

عبور از گذرگاهی مرز کارهای رسولان ۱۰، ۲۱ - ۳۵

پطرس پایین رفت و به آنان گفت: «من همان کسی هستم که به دنبالش می‌گردید. برای چه آمده‌اید؟» 22 «آنها پاسخ دادند: «سروان کرنیلیوس که شخص نیکوکار و خدا ترس است و نزد همه یهودیان نیک‌نام می‌باشد، از فرشته مقدسی دستور یافت که ما را به اینجا بفرستد و تو را به خانه خود دعوت کند تا به هر پیامی که داری گوش دهی» 23. پس پطرس آنان را به خانه آورد و از ایشان پذیرایی نمود. روز بعد با ایشان به راه افتاد و چند نفر از ایمانداران یاقایی با آنان همراه بودند 24. فردای آن روز به قیصریه رسیدند. کرنیلیوس که از خویشاوندان و دوستان نزدیک خود دعوت کرده بود چشم به راه ایشان بود 25. وقتی پطرس می‌خواست داخل خانه شود، کرنیلیوس جلو رفت و پیش او به خاک افتاد 26. اما پطرس او



را از زمین بلند کرد و گفت: «برخیز من هم مانند تو انسانم» 27. سپس به اتفاق، صحبت‌کنان وارد خانه شدند. پطرس در آنجا با عده زیادی روبه‌رو شد 28 و به آنان گفت: «این را به خوبی می‌دانید، که جایز نیست یک نفر یهودی با بیگانگان معاشرت یا همنشینی نماید. اما خدا به من نشان داده است، که من نباید هیچ‌کس را نجس یا ناپاک بدانم» 29. پس وقتی دنبال من فرستادید بدون چون و چرا آمدم. تنها سؤالی که دارم این است که برای چه به دنبال من فرستادید؟» 30 کرنیلیوس در پاسخ گفت: «چهار روز پیش درست در همین وقت یعنی ساعت سه بعد از ظهر من در خانه خود به نماز مشغول بودم، که ناگاه مردی در لباس نورانی به من ظاهر شد 31 و گفت: ای کرنیلیوس، دعاهایت مستجاب شده و صدقاتی که به فقرا می‌دهی در پیشگاه خدا منظور شده است» 32. بنابراین کسی را به شهر یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را به اینجا دعوت کن. او در خانه شمعون دباغ که در ساحل دریا واقع است، مهمان است» 33. پس بی‌درنگ این اشخاص را نزد تو فرستادم و تو لطف فرموده به اینجا آمدی. اکنون همه ما در حضور خدا گرد آمده‌ایم تا به آن چیزهایی که خداوند به تو دستور داده است گوش دهیم». پیام پطرس در خانه کرنیلیوس 34 پس پطرس سخنان خود را شروع کرده گفت: «من به این حقیقت پی برده‌ام که خدا هیچ تبعیضی قایل نمی‌شود.

در ساحل دریای یونان می‌توان یک جاده ای ناسازگار که از ردپای ساخته شده بود، دید. در پایان آن جاده کوچک، دو گروه از مردم روبرو یکدیگر قرار گرفتند: یک گروه از پناهندگان با لباس ی خیس بود و گروه دیگر متشکل از گردشگران برهنه بود. وقتی این دو گروه عجیب با یکدیگر روبرو شدند، شوکی بر روی همه ی صورت های آنها آشکار بود. هر یک از دو گروه، هم دیگر با ظن و تردید مشاهده می کردند. در آن زمان ماریا به گروه پناهندگان تعلق داشت و از آن روز می دانست که او از مرز کشورش عبور کرده است و اکنون در یک کشور خارجی زندگی می کند. در سالهای بعد، او مجبور شد از مانده غریبه بودن را تجربه می کند. ماریا زن مسلمان سختگیر نشده بود. به صورت تحت و اللفظی او هنوز دقیقاً آنچه در قرآن نوشته شده است تا به امروز چه چیز است. تنها آداب و رسوم خاصی برای او همیشه مهم بوده است و هویتش را را به عنوان یک زن مسلمانان شکل داده اند. به عنوان مثال، او این گون تربیبات شده بود که هرگز بدون روسری در بین عمومی ظاهر نشود و به هیچ وجه گوشت خوک نخورد. چنین آداب و رسوم، که بخشی از هویتش بود، همیشه در کشور جدید خود مشکلاتی به وجود آورد. او مجبور بود بارها و بارها به همکاران آلمانی خود توضیح دهد که او روسری را از روی عادت می پوشاند و این کار از سر اجبار نیست. اما او به این نوع گفته ها در این فاصله عادت کرده بود. یک چالش بسیار بزرگتر یک گذرگاه مرزی کاملاً متفاوت بود که احتمالاً در درونش اتفاق افتاده بود. و این هیچ ارتباطی با ظاهر او نداشت. یکی از دوستانش کتاب مقدس با زبان مادرش به او داده بود. برای این بار در زندگیش، او چیزی شبیه به یک تماس داخلی ذهنش را تجربه کرد. او باید در مورد خدای مسیحیان می دانست! و احساس کاملاً واقعی داشت که خود عیسی مسیح او همواره از او دعوت و انجام این کار می کرد. اما ماریا نتوانست به کلیسا برود! او یک زن مسلمان بود! "اگر به کلیسا می رفت، حتی باید گوشت خوک بخورید"، او این گونه فکر می کرد، ... و او هرگز نمی توانست چنین کاری را انجام دهد! با این حال، بالاخره جرات کرد به کلیسا برود. در اینجا او سرانجام احساس امنیت کرد و برای اولین بار در زندگی خود به درگاه عیسی مسیح دعا کرد. در دقلیش احساس گرم می کرد و این را حس می کرد که مسیح دقیقاً او را می شناسد انگار که عضو خانواده اش است. "اما من نمی توانم یک مسیحی شوم ... " او در ذهنش اینگون اندیشه می کرد. بعداً او همه چیز را در گفتگو با کشیش توضیح داد. "من مسلمان هستم و نمی توانم گوشت خوک بخورم! بنابراین من احتمالاً نمی توانم مسیحی شوم!" او به کشیش گفت. کشیش بسیار فهیم بود و پیشنهادی شگفت انگیز را به او داد: "ما می دانیم که شما زن مسلمان هستید. و ما همچنین می دانیم به همین دلیل نمی توانید گوشت خوک بخورید ... اما اگر مسیح هنوز با شما صحبت می کند و شما هم با او صحبت می کنید، به شما اجازه می دهد که مانند مسلمانان به این کار ادامه دهید. " ماریا از جواب کشیش شگفت زده شد و در همان زمان آرام گرفت. پس از آن روز، او نه تنها یک بار، بلکه

دوباره و دوباره به در گاه مسیح دعا می کرد. بعداً او حتی تعمیدی یافت و واقعاً مسیحی شد. اما آیا او همچنان مسلمان باقی مانده است؟ امروز ماریا می تواند آزادانه در مورد آن تجربه صحبت بکند. "هنگامی که اولین قدم در یونان را برداشتم، شوکه شدم و احساس کردم گم شده ام... اما وقتی اولین قدم ها را به سمت مسیحیت برداشتم، برای من غریبه نبود. نه، برعکس، من در واقعاً به خانه آمدم!" در غیر این صورت، ماریا امروز هنوز گوشت خوک نمی خورد و وقتی به ملاء عام بیرون می رود، روسری نیز می پوشد. و با این حال او از طی قلب مسیحی است!

بسیاری از شما می دانید چگونه از مرزها عبور کنید و هم می دانید چگونه در کشور اسلام زندگی می کنید و هم چگونه در کشور مسیحیت زندگی می کنید. پطرس باید به همین شیوه احساس می کرد. پطرس مطابق قوانین یهود بزرگ شد. بنابراین وی به شدت قوانین طهارت یهودیت را رعایت کرد و همچنین رابط با مشرکان جلوگیری می کرد. اما خدا او را صدا زد. و بعد از اینکه مسیحی شد، از آن به بعد خدا همیشه باید راههای کاملاً جدیدی به او نشان دهد. در متن کتاب مقدس امروز، پطرس مجبور بود کاری را انجام داد که به هیچ وجه متناسب با گذشته یهود نبود. پطرس از طریق یک وحی خدا می توانست چیزهای ناپاک را ببیند که در غیر این صورت هرگز به آنها دست نمی یافت. وقتی غیر یهودیان روی در ایستاده و از او سؤال می کردند، روح القدس او را ترغیب کرد که از این مردان پیروی کند، حتی اگر آنها کافر باشند. و به همین ترتیب اتفاق افتاد که پطرس بر مخالف قوانین در خانه يك سروان رومی رفت. این داستان در کتاب مقدس بسیار مهم است. این مهم است زیرا نقطه عطف مهمی را در کلیسای مسیحی نشان می دهد. انجیل قبلاً به دنیای غیر یهودی نرسیده بود. حتی افراد مهمی مانند پطرس نیز تصور نمی کردند که مشرکان می توانند مسیحی شوند و آنها نمی توانند روح القدس را دریافت کنند. اما خدا می خواست که انجیل برای همه باشد. نه فقط برای یهودیان. و به همین دلیل او پطرس و کرنلیوس، سروان رومی را با هم گرد آورد. در این مدت، سروان رومی، کرنلیوس نیز با روح القدس روبرو شد. او باید پطرس را به خودش صدا کند. در این حال برخورد با پطرس و سروان رومی اتفاقات شگفت انگیزی رخ داده است. مردم از مرزهایی عبور کرده اند که هرگز قادر به عبور از آن نیستند. خدا را شکر که این کار اتفاق افتاد! خدا را شکر که پطرس در اتاق خود نمانده بود! وگرنه انجیل امروز به ما نمی رسید و امروز مسیحی نمی شدیم!، خدا را شکر که مریم نیز صدای عیسی را شنید و مسیحی شد! افرادی مانند ماریا و پطرس برای ما مسیحیان و برای ما به عنوان کلیسای امروز نشانگرهای مهمی هستند! حتی امروز نیز افرادی هستند که از انجیل جدا شده و نمی توانند صدای خدا را بشنوند. شاید برای ما و افرادی خارج از کلیسا غیر قابل تصور باشد که می توانند همیشه دور هم جمع شوند. شاید بین ما دیوارهای نامرئی وجود داشته باشد که ما را از هم جدا کنند. شاید خدا امروز نیز ما را فراخواند که این دیوارها را از بین ببریم. چنین دیوارهای بیشتر از فرهنگ و عرف انسان تشکیل شده است. همه در مورد آن می دانند... و همه می دانند که چنین چیزهایی "فقط" عرف است. و با این حال دیوارها بسیار شدید هستند و تعصبات در بین ما بسیار ژرف است. و ما اغلب از آن رنج می بریم. هرکسی که تاکنون به خارج از کشور رفته است، می داند وقتی مردم بسیار متفاوت از ما هستند، احساس عجیب و نرحتی داریم. ایمان به عیسی مسیح مرزها را از بین ببرد! پطرس از دیده خدا که در زندگی خود تجربه کرده است به کورنلیوس توصیف داد: "خدا به من نشان داده است، که من نباید هیچکس را نجس یا ناپاک بدانم" ما باید امروز و بارها و بارها چنین تجربه ای را که پطرس داشت، داشته باشیم؟ یعنی افرادی که برای ما بسیار عجیب است بسیار نزدیک به آوریم! مردم از همه ملل گرد هم می آیند و مسیح را می پرسند! مردم با فرهنگهای مختلف از یک لیوان می نوشند و در بدن مسیحی شرکت می کنند. آنچه در خانه کورنلیوس اتفاق افتاد، انقلابی متقابل فرهنگی و سراسری بود که همه جهان را تحت تأثیر قرار داد. این انقلاب امروز نیز در حال وقوع است: زیرا خدا همه ما انسان پذیرد و به ما نگاه می کند! آمین